

پژوهشنامه ادب حماسی، سال هجدهم، شماره اول، پیاپی ۳۳، بهار و تابستان ۱۴۰۱، صص ۱۳-۳۷

## تصاویر برساخته از مرگ یزدگرد، رستم فرخ‌زاد و ماهویه در کشاکش گفتمان‌ها

مختار ابراهیمی\*

دانش‌یار زبان و ادبیات فارسی، دانش‌گاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران

عباس عشیری لیوسی\*\*

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانش‌گاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران

(نویسنده مسؤل)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۴/۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۴/۲۴

### چکیده

نگارندگان در این پژوهش بر آن هستند که با پیش کشیدن مرگ یزدگرد، ماهویه و رستم فرخ‌زاد در شاهنامه و سنجش آن با منابع تاریخی پیش از آن، هم‌دوره و پس از آن، به بررسی عناصر ایدئولوژیک و جهت‌دار در آن‌ها بپردازند. با این بررسی نقش نویسنده و گزاره‌ها در مناسبات قدرت معین می‌شود. به شکلی که هم خود نویسنده و شاعر و هم خود اثر به مثابه کرداری اجتماعی، برساخته مناسبات قدرت و تخصیص اجتماعی و سیاسی آن دوره بر سر تثبیت گفتمان و معنای وابسته به آن هستند. این امر منجر به قطبی شدن گزاره‌های به کار رفته توسط نویسنده و شاعر می‌شود. نویسنده این قطبی شدن‌ها را بر روی بستری از غیرسازی، برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی انجام می‌دهد. با وجود این، نباید در پی صدق و کذب بودن این روایت‌ها باشیم؛ بلکه باید آن‌ها را به عنوان متن‌های ایدئولوژیک مورد توجه قرار داد. ما از راه برخورد و رویارویی این عوامل، هویت متفاوت روایت‌ها و گزاره‌های ایدئولوژیک این افراد و آثار را به شکلی عقلانی و اخلاقی درک و دریافت می‌کنیم.

**کلید واژگان:** یزدگرد، رستم فرخ‌زاد، ماهویه، شاهنامه، گفتمان.

\* m.ebrahim@scu.ac.ir

\*\* ab.ashiri@yahoo.com

## مقدمه

شرایط زمانی و محیطی خراسانِ روزگارِ فردوسی و پیش از آن به گونه‌ای بوده است که همواره شاهد سلسله‌ای از نزاع‌های اجتماعی، سیاسی و اعتقادی میان گروه‌های مختلف هستیم. در واقع، این سرزمین تبدیل به میدانی برای مبارزه میان گروه‌ها و گفتمان‌های رقیب شد و «سرشار است از جنبش‌ها، پایداری‌ها، حماسه‌ها و استقلال خواهی‌ها به یک‌سو، و نیز پذیرش‌ها و باوری‌ها و حتا تعصب ورزیدن در اعتقاد و ایمان نوین به دیگر سو ... [۱]» (ثاقب‌فر، ۱۳۸۷: ۵۸). از آن جمله می‌توان به خیزش‌های موالی، به‌آفرید، ابومسلم، سندباد، اسحاق ترک، ابوعبدالله کرام، خرم‌دینان، حمزه و غیره در خراسانِ روزگارِ پیش از فردوسی و کشاکش‌های موجود میان چهار فرمانروایی حاکم بر ایران، سامانیان، خاندان بویه، خاندان زیار و صفاریان در زمانهٔ فردوسی [دههٔ ۶۰ سدهٔ چهارم] اشاره کرد (همان: ۵۹-۶۰ و ۷۷). علاوه بر این، شاهد نفوذ ترک‌ها و نیرو یافتن زرتشتیان در مناطق مرکزی هستیم [۲] این گروه‌ها و گفتمان‌های متقابل و متخاصم هرکدام سعی در تثبیت قدرت خود از طریق طرد و انکار گفتمان‌های دیگر داشته‌اند. به تبع آن باید متون شکل گرفته در این شرایط را نیز، بازتاب دهندهٔ آن شرایط تخصیص‌آمیز بدانیم که به ایفای نقش در این راستا پرداخته‌اند. به عبارتی دیگر خود این متون برآیند این شرایط و تخصیصات اجتماعی بوده‌اند. در واقع، «یک سخن یا متن در چارچوب موقعیت خاصی که تولید شده است مد نظر قرار می‌گیرد [۳]» (فتوحی، ۱۳۹۲: ۶۱). این شرایط و موقعیت‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و محیطی همگی [۴] نویسنده را وا می‌دارد که کیفیت خاصی به سخن خود ببخشد. از این رو، نباید این متن‌ها را بی‌طرف دانست؛ بلکه قطعاً به سمت یک قطب سنگینی می‌کنند. ما می‌توانیم این جهت‌گیری و گرایش‌های انگیخته را در سطح واژگان تا جمله‌ها، بندها و غیره مشاهده کنیم.

فردوسی و شاهنامه نیز برآیند این شرایط خاص اجتماعی و سیاسی است و از این فضای تخصیص‌آمیز برکنار نیست و با ایفای نقش در این میدان، به سود فرهنگ و هویت ایرانی اقدام کرده است چنان‌که بازنمایی آن را در شاهنامه از جمله روایت‌های مربوط به مرگ یزدگرد، مرگ ماهویه و مرگ رستم فرخ‌زاد می‌بینیم.

در این پژوهش فرض ما بر این است که اختلافات موجود در روایت‌های مربوط به مرگ یزدگرد، مرگ ماهویه و مرگ رستم فرخ‌زاد برآمده از نقش‌های متفاوتی است که نویسندگان و راویان این حوادث در میدانی از تخصیصات و نزاع‌های اجتماعی و سیاسی ایفا کرده‌اند. پرسش‌های هدایت‌گر ما در این بررسی عبارت است از:

- ۱- به شکل کلان، عقلانیت موجود در روایت‌های ایدئولوژیک شاهنامه و دیگر متون تاریخی را از چه راهی باید استنباط کرد؟
- ۲- نحوه برساخته شدن شخصیتی چون فردوسی و اثر او، در گفتمان ملی و مناسبات قدرت چگونه است؟
- ۳- فردوسی برای تولید گزاره‌ها و مؤلفه‌های ایدئولوژیک و جهت‌دار از چه روش‌هایی استفاده کرده است؟

نویسندگان برای دستیابی به پاسخ پرسش‌ها علاوه بر شاهنامه طیف وسیعی از منابع تاریخی پیش از فردوسی، هم‌دوره فردوسی و پس از او را بررسی کرده‌اند. در این راه به طور کلی برای مطالعه و بررسی متون از روش تحلیل انتقادی گفتمان<sup>۱</sup> استفاده شده است. این شیوه بررسی، خود دارای روی‌کردهای متفاوتی است که به مفاهیم ایدئولوژی<sup>۲</sup>، قدرت و سوژه‌می‌پردازد و رابطه آن‌ها را با زبان بررسی می‌کند. ما در این پژوهش اساس کار خود را بر مفاهیم برجسته‌سازی<sup>۳</sup>، حاشیه‌رانی<sup>۴</sup> و غیریت‌سازی<sup>۵</sup> در مجموعه روی‌کردهای تحلیل انتقادی گفتمان نهاده‌ایم.

پیش از این؛ درباره تفاوت سبک تاریخ‌نویسی فردوسی با دیگر مورخان پژوهش‌هایی انجام گرفته است که می‌توان به دو مقاله سبک تاریخ‌نگاری فردوسی در شاهنامه از حمیرا زمردی و خاور قربانی (۱۳۹۰: ۲۸۶-۲۶۵) و سبک تاریخ‌نویسی شاهنامه فردوسی از زاگرس زند (۱۳۹۲: ۷۷-۹۹) اشاره کرد. اما از آنچه به تحقیق ما مربوط می‌شود، باید ابتدا به مقاله فردوسی و طبری از عباس زریاب خویی اشاره کرد. وی در مقاله خود بر آن است که «محرک طبری در تدوین تاریخ جنبه‌های دینی و انسانی و علم دوستی اوست، اما محرک فردوسی جنبه ایران‌دوستی و به اصطلاح قدیم شعوبیت اوست» (زریاب، ۱۳۵۶: ۷۲). مورد دیگر مقاله نبرد رستم فرخ‌زاد با سعد و قاص از جلال خالقی مطلق است که تفاوت روایت فردوسی با طبری را در ماجرای مرگ رستم ناشی از «دست‌کاری یا دست‌برد در روایت، به وسیله راویان شعوبی یا باورداشت عمومی ایرانیان از جنگ ایرانیان و تازیان در یکی دو سده نخستین می‌داند که از این راه به شاهنامه / بوم‌نصوری و از آن‌جا به فردوسی رسیده است» (خالقی‌مطلق، ۱۳۸۳: ۸). از اشارات مختصر محققان چنین برمی‌آید که نقش راویان را در چگونگی بازنمایی این روایت‌ها

<sup>1</sup> Critical Discourse analysis

<sup>2</sup> Ideologie

<sup>3</sup> Subject

<sup>4</sup> Foregrounding

<sup>5</sup> Back grounding

<sup>6</sup> Antagonism

نمی‌توان پوشید. لذا با عنایت به این گفته، در پژوهش حاضر با تکیه بر داده‌های عینی متن‌ها درباره مرگ سه شخصیت یزدگرد، رستم فرخ‌زاد و ماهویه، نشان داده می‌شود که نویسندگان چگونه و با چه ابزارهایی در بازنمایی و برساخت روایت‌ها به مداخله‌ای ایدئولوژیک دست می‌زنند و به عنوان کنش‌گرانی فعال در میدانی از تخاصمات گفتمانی نقش‌آفرین هستند.

### بحث و بررسی

هسته اصلی تاریخ ایران در دوره ساسانیان کتابی به نام «خدای‌نامه» بوده است که حوادث و وقایع مربوط به پادشاهان ایرانی از نخستین روزگاران تمدن ایرانی تا زمان ساسانیان را در بر می‌گرفت. این کتاب را در دوره اسلامی «ابن مقفع» به عربی ترجمه کرده است (ر.ک. ابن‌ندیم، ۱۳۴۶: ۱۹۶؛ اقبال آشتیانی، ۱۳۹۰: ۸۵). اما علاوه بر ابن‌مقفع اشخاص دیگری هم به ترجمه و تهذیب *خدای‌نامه* پرداخته‌اند. از جمله آنان «۱- محمد بن الجهم البرمکی ۲- زادویه بن شاهویه اصفهانی ۳- محمد بن بهرام بن مطیار اصفهانی ۴- هشام بن قاسم اصفهانی ۵- موسی بن عیسی الکسروی ۶- بهرام بن مردانشاه موید شهر شاپور از بلاد فارس ۷- اسحق بن یزید ۸- عمر بن فرخان ۹- بهرام الهروی المجوسی ۱۰- بهرام بن مهران اصفهانی»، بوده‌اند (صفا، ۱۳۸۹: ۶۹). با وجود این، باید گفت که ما در دوره اسلامی خدای‌نامه‌هایی را داشته‌ایم و همین کثرت ترجمه‌ها می‌تواند علت از میان رفتن *خدای‌نامه* پهلوی باشد.

هرآینه کثرت ترجمه‌ها خود سبب می‌شود که روایت‌های تاریخی به اشکال متفاوتی نقل شود. حمزه اصفهانی از موسی کسروی [۵] نقل می‌کند «در کتاب موسوم به *خدای‌نامه* که چون از فارسی به عربی ترجمه شد، به [تاریخ ملوک الفرس] موسوم گردید نگرستم و در نسخه‌های آن چندین بار دقت و استقصا کردم، همه آن‌ها با یکدیگر اختلاف داشتند تا آن‌جا که دو نسخه یک‌نواخت و مطابق نیافتیم» (اصفهانی، ۱۳۴۶: ۱۳). از این گفته در می‌یابیم که از همان اوایل میان منابع تاریخی در نقل روایات مغایرت وجود داشت. اما هر نویسنده در بیان روایات مختلف علاوه بر دسترسی به دسته‌ای از منابع مسلماً از یک‌سو، تحت تأثیر باورها و معتقدات خود و از سوی دیگر، جهت‌گیری‌های وابسته به شرایط محیطی و روابط اجتماعی [۶] خود بوده است و نوشته او به خوبی می‌تواند بازتاب‌دهنده فضای گفتمانی‌ای باشد که به آن تعلق دارد. لذا این امر در نحوه برداشت و استنباط وی از وقایع و حوادث نقش مؤثری خواهد داشت.

بنابراین، برای دریافت بهتر این موضوع به بیان اختلافات موجود در روایت‌های مربوط به پادشاهی یزدگرد سوم در *شاهنامه* و سایر منابع تاریخی پیرامون چگونگی مرگ سه شخصیت یزدگرد سوم، ماهویه و رستم فرخ‌زاد خواهیم پرداخت. پیش از آن لازم است بگوییم که دامنه



تاریخی این منابع از قرن سوم با کتاب‌هایی چون *فتوح البلدان* بلاذری، *اخبار الطوال* دینوری و *تاریخ طبری* آغاز و در قرن چهارم و پنجم با کتاب‌هایی چون *شاهنامه*، *تاریخ پیامبران* و *شاهان حمزه اصفهانی*، *مروج الذهب* مسعودی، *آفرینش و تاریخ مقدسی*، *تاریخ بلعمی*، *تجارب الامم* ابن مسکویه و *تاریخ ثعالبی* ادامه می‌یابد و با آثار تاریخی قرن ششم و هفتم مانند *زین الاخبار* گردیزی، *مجمل التواریخ و القصص*، *فارس‌نامه* ابن بلخی و *الکامل* ابن‌اثیر پایان می‌یابد. از دلایل برگزیدن این پیکره متنی نخست، تکیه بر منابع اصیل بوده و دیگر این‌که خاستگاه معرفتی نویسندگان این تاریخ‌ها غالباً باهم متفاوت بوده است چنان‌که هر نویسنده‌ای از باورها، اعتقادات و ارزش‌های خاصی پیروی کرده است. این تفاوت و گسست از عوامل مهم و تأثیرگذار در چگونگی بیان یک روایت واحد است.

### الف: مرگ یزدگرد

یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی است که چگونگی مرگ وی در منابع و کتب تاریخی با اختلاف آمده است. به طور کلی یزدگرد در منابع تاریخی یا به دست آسیابان کشته شده است و یا توسط ماهویه حاکم مرو. در ذیل برای فهم و دریافت بهتر این موضوع به مقایسه و تحلیل گزاره‌هایی از این متن‌ها که دارای اختلاف‌اند، پرداخته می‌شود.

فردوسی در *شاهنامه* چگونگی کشته شدن یزدگرد را این‌گونه بیان می‌کند که پس از آگاه شدن ماهوی از مخفی‌گاه یزدگرد توسط آسیابان، ماهوی فرمان کشتن او را به آسیابان می‌دهد و گروهی را همراه وی می‌فرستد تا وسایل پادشاه را بیاورند. آسیابان با تیغ پهلوی شاه را می‌شکافد و یزدگرد کشته می‌شود. پس از آن ماهوی به دو نفر فرمان می‌دهد که جسد یزدگرد را به درون آب بیندازند (ر.ک. فردوسی، ۱۳۹۸: ۴/۱۱۰۷-۱۱۰۸). این در حالی است که بر خلاف گفته فردوسی که ماهویه فرمان کشتن یزدگرد را می‌دهد ابن‌اثیر روایتی را نقل می‌کند که در تضاد کامل با گفته فردوسی است. او بر این است که آسیابان خود بدون این‌که از کسی دستوری بگیرد یزدگرد را می‌کشد. «چون یزدگرد خوابید آسیابان او را با تبر کشت و آن‌چه را همراه او بود برگرفت و پیکرش را در آب افکند و شکمش را درید و او را گران‌بار کرد که در آب فرو رود [۷]» (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ۴/۱۶۵۴).

علاوه بر این، در پیوند با گفته ابن‌اثیر و چگونگی روایت مرگ یزدگرد، طبری نیز چندین روایت را ذکر می‌کند چنان‌که به نقل از مورخی می‌گوید:

صاحب آسیا چرب زبانی کرد تا بخت و تبری برگرفت و کله‌اش را بکوفت و او را بکشت و سرش را ببرید و جامه و کمر بندش را بگرفت و جته‌اش را در رودی انداخت که آسیا از آب آن می‌گشت، شکم او را بدرید و چند شاخه از درختان

اطراف رود را در آن فرو کرد تا پیکر همان‌جا که در آب انداخته بود بماند  
(طبری، ۱۳۸۳: ۵/۲۱۵۴).

و در نقلی دیگر چنین می‌آورد: سواران ماهویه «زیورش را بگرفتند و وی را در جوالی کردند و مهر زدند آن‌گاه با زهی خفه‌اش کردند و در رود مرو انداختند که آب او را ببرد» (همان: ۲۱۵۳). هم‌چنین او از قول دیگری می‌گوید: «آسیابان پیش یزدگرد رفت که به خواب بود، سنگ هم‌راه داشت که سر یزدگرد را با آن بکوفت آن‌گاه سر را ببرید و به فرستادگان ماهویه داد و پیکرش را در مرغاب افکند» (همان، ۲۱۴۷).

با دقت در این گزاره‌ها و نوع پردازش آن‌ها بین گفته‌های ابن‌اثیر و طبری با گفته فردوسی تفاوت و اختلاف کاملاً مشهود است که به خوبی گویای تفاوت نگاه و فاصله نگرش آن‌ها به موضوع است. چنان‌که، در گفته طبری و ابن‌اثیر آسیابان به راحتی و بدون احساس ترحم یزدگرد را در خواب می‌کشد و جسم او را پاره و در شکمش سنگ می‌گذارند و یا در آن شاخه فرو می‌کنند و یا با بیانی حقارت‌آمیز او را در جوالی کرده و مهر زده و با زهی خفه می‌کنند. این شیوه بیان و توصیف عینی جزئیات با نیت برجسته ساختن مرگ یزدگرد، برخاسته از ذهنیتی کاملاً متفاوت با فردوسی و حتا دیگر مورخان است. چنان‌که دیگران با اشاره و بیان کلیاتی درباره مرگ یزدگرد آن را کم‌رنگ جلوه داده و به حاشیه رانده‌اند. برای نمونه ثعالبی می‌گوید: «او را با طناب خفه کرده و به رود مرو افکندند» (۱۳۸۵: ۳۶۳) و یا ابن گفته مقدسی که «گویند وی در آب غرق شد» (۱۳۹۰: ۲/۸۶۷). نویسنده زین‌الأخبار هم در اشاره‌ای کوتاه می‌گوید: «ماهوی کسان بفرستاد تا سر او را برداشتند و به نزدیک ماهوی آوردند و تن او را در آب فرو هشتند» (گردیزی، ۱۳۸۴: ۱۰۵). این برجسته‌سازی‌ها و حاشیه‌رانی‌ها افشاکننده موضع گفتمانی روایت‌کنندگان و کنش‌گری آن‌ها درباره امری واحد است.

برای روشن شدن بیش‌تر این اختلافات به موضع‌گیری فردوسی درباره نقش آسیابان در مرگ یزدگرد و هم‌چنین استفاده از القاب، عناوین و صفات داده شده به یزدگرد و ماهویه اشاره می‌شود. فردوسی می‌گوید آن‌گاه که ماهویه فرمان کشتن یزدگرد را به آسیابان می‌دهد، آسیابان از این امر متأثر و ناراحت می‌شود در حالی که در گفته‌های طبری و ابن‌اثیر نشانی از ناراحتی و احساس گناه آسیابان نیست. فردوسی حالت آسیابان را هنگام خارج شدن از درگاه ماهوی و واداشتن وی به کشتن یزدگرد را این‌چنین به تصویر می‌کشد:

ز درگاه ماهوی چون شد برون	دو دیده پُر از آب و دل پُر ز خون،
بشد آسیابان دو دیده پُر آب	به زردی دو رخساره چون آفتاب،
همی‌گفت ک‌ای روشن‌گردگار	توی برتر از گردش روزگار

تو زین ناپسندیده فرمان اوی هم اکنون بیچان دل و جان اوی!  
 بر شاه شد، دل پر از شرم و باک رخانش پر آب و دهان پر ز خاک،  
 (فردوسی، ۱۳۹۸: ۱۱۰۷/۴)

این اختلاف هم‌چنین در به‌کارگیری حوزه‌ای معنایی از صفات و القاب به وضوح دیده می‌شود. چنان‌که فردوسی در شاهنامه برای یزدگرد دسته‌ای از عناوین و صفات نیک را مثل «دادگر»، «چراغ جهان» و غیره به کار می‌برد و بالعکس، برای ماهویه گروهی از واژگان منفی را هم‌چون «خداوند کُش»، «گنه‌کار» و غیره مورد استفاده قرار می‌دهد. ثعلبی هم در شاهنامه خود (۱۳۸۵: ۳۶۰) از زبان فرخ‌زاد برای ماهویه صفات «خبثتِ نفس»، «رذالتِ جنس» و «تقلباتِ عدیده» را به کار برده است در حالی که در تاریخ‌های دیگر این دست از واژگان معنادار مشاهده نمی‌شود. این‌گزینه‌ش از زبان معنادار است؛ زیرا زبان در شرایط یک‌سان امکانات متفاوتی را در اختیار کاربران خود قرار می‌دهد. در واقع، نویسنده به عنوان یک کنش‌گر گفتمانی از میان امکانات متفاوت دست به انتخاب می‌زند و این انتخاب کاملاً آگاهانه و جهت‌دار است. گزینش انگیخته فردوسی را درباره یزدگرد و ماهویه در جدول ذیل به وضوح مشاهده می‌کنیم.

یزدگرد	صفحه	ماهویه	صفحه
گو	۱۱۰۱	بد آیین و خوی	۱۰۹۹
خورشید روی	۱۱۰۱	خودکامه	۱۰۹۹
گندآور	۱۱۰۲	بدخواه	۱۱۰۱
سرو سهی	۱۱۰۲	بی مغز	۱۱۰۳
خورشید	۱۱۰۲	شوریده بخت	۱۱۰۷
بهار	۱۱۰۳	شبان زاده	۱۱۱۱
خسروانی درخت	۱۱۰۷	مرد بی‌تن	۱۱۱۲
سوار هژیر	۱۱۰۸	جفا پیشه	۱۱۱۳
ماهرو	۱۱۰۸	پرآزار	۱۱۱۴
زادسرو	۱۱۰۹	بی دین	۱۱۱۴
چراغ جهان	۱۱۱۳	خداوند کُش	۱۱۱۴
دادگر	۱۱۱۵	گنه‌گار	۱۱۱۵

فردوسی، ۱۳۹۸. ج ۴

در نتیجه، برجسته‌سازی‌ها و حاشیه‌رانی‌های نگارندگان مختلف و فردوسی در بیان روایت مرگ یزدگرد و یا استفاده فردوسی در گزینش حوزه‌ای معنایی از القاب و صفات و غیره به

مثابه یک عمل گفتمانی است که در دل خود سطحی از تخصصات و نزاع‌های گفتمانی و ایدئولوژیک را آشکار می‌کند.

### ب: مرگ ماهویه

میان روایت‌هایی که حول شخصیت ماهویه نقل شده است اختلافات بسیاری وجود دارد که بسته به نوع نگاه نویسنده و نحوه ارتباط و قرارگرفتن آن در یک جریان گفتمانی خاص قابل بررسی و فهم است. پیش از پرداختن به اختلافات موجود درباره سرانجام ماهویه، ابتدا به بیان دلایل دشمنی وی با یزدگرد و تفاوت در این دلایل اشاره می‌شود.

دلایل دشمنی در کتب اخبار و تواریخ به سه گونه متفاوت بیان شده است. نخستین گروه، علت خصومت و دشمنی را درخواست کردن مال و خراج از ماهویه می‌دانند. ثعالبی در این باره می‌آورد که ماهویه در واکنش به این درخواست، گفت: «این فراری در هزیمت هم مطالبه غنیمت می‌کند!» [۹] (۱۳۸۵: ۳۶۰). دومین گروه بر این هستند که یزدگرد به خاطر درشت‌گویی و دشنام موجبات دشمنی ماهویه با خود را فراهم کرد. مقدسی می‌گوید که یزدگرد «با ماهوی مرزبان مرو، بد سخنی کرد و او را دشنام داد [۱۰]» (۱۳۹۰: ۲/ ۸۶۷). در مقام گروه سوم، طبری به نقل از ابن خردادبه می‌گوید که «می‌خواست ماهویه را از مقامش عزل کند [۱۱]» (۱۳۸۳: ۱۵/ ۲۱۴۶).

در شاهنامه به هیچ‌کدام از این موارد به عنوان دلیل دشمنی اشاره‌ای نشده است. فردوسی نظری متفاوت از همه این روایات می‌دهد. او علت دشمنی ماهویه را در بد گوهری ماهویه [۱۲] و آرزوی او برای به دست‌آوردن تخت پادشاهی [۱۳] می‌داند که این خود اختلاف دیدگاه وی با سایرین را به خوبی می‌رساند.

درباره سرانجام ماهویه نیز تفاوت روایت فردوسی با دیگران کاملاً مشهود است. دیگران در این باره یا اشاره‌ای نکرده‌اند یا به صورت مختصر نقل‌هایی داشته‌اند. حمزه اصفهانی تنها اشاره می‌کند که «فرزندان ماهویه تا این زمان در مرو و نواحی آن را به نام «خداوندکشان» (کشندگان پادشاه) خوانند [۱۴]» (۱۳۴۶: ۶۰). دینوری می‌گوید: «ماهویه از ترس آن که مردم او را نکشند به ابر شهر گریخت و همان‌جا درگذشت» (۱۳۹۰: ۱۱۲). اما بلاذری می‌گوید چون آسیابان را به قتل یزدگرد برانگیخت و یزدگرد کشته شد، بگفت: «شایسته نیست که قاتل پادشاه زنده بماند و بفرمود آسیابان را کشتند [۱۵]» (۱۳۶۷: ۴۴۴). ثعالبی در هماهنگی با دیدگاه فردوسی معتقد است که «کار ماهویه به یک ماه نکشید نیزک از او و فرمان‌روایی و خودکامگی و خودرایی او در کار نگران و بدبین گشت، او را بکشت و بر اموالش دست یافت. خود به فرمان‌روای خویش، خاقان، پیوست و مرو را به عرب واگذاشت» (۱۳۶۸: ۴۷۷).





اما برخلاف دیگران فردوسی در شاهنامه به گونه‌ای مفصل به سرانجام ماهویه پرداخته است و تصویری عبرت‌انگیز از پایان کار وی رقم زده است که آشکارا تفاوت کار فردوسی با سایر مورخان را می‌توان در آن مشاهده کرد. در شاهنامه این گونه می‌خوانیم که ماهویه پس از کشته شدن یزدگرد صاحب اموال و قدرت پادشاهی او می‌گردد و انسان‌های خردمند را سرنگون کرده و بی‌خردان را برافراشته بود. او تصمیم گرفت که به بهانه کین‌خواهی یزدگرد به سمرقند حمله کند و بیژن حاکم آن جا را بکشد. پس بیژن نیز به جنگ با ماهویه شتافت. هنگام جنگ بیژن دانست که ماهوی قصد فرار از میدان را دارد پس به برسام فرمانده سپاه خود گفت که به ماهویه فرصت فرار را ندهد. برسام به سوی ماهویه شتافت و:

مر او را به ریگِ فربدر بیافت	رکیبش گران کرد و اندرشتافت!
چو نزدیک با او برابر بود	نزد خنجر او را، دلیری نمود،
کمر بند بگرفت و او را ز زمین	بر آورد و آسان بزد بر زمین!
فرود آمد و دست او را بیست	به پیش اندرافگند و خود برنشست

(فردوسی، ۱۳۹۸: ۴/۱۱۱۴)

چون خبر اسارت ماهویه به بیژن رسید، پیش رفت و:

به شمشیر دستش برید و گفت	که "این دست را در بدی نیست جفت!"
چو دستش برید، گفتا: "دو پای	برید تا ماند ایدر به جای!"
بفرمود تا گوش و بینیش پست	بریدند و خود بارگی برنشست!
بفرمود ک"ین را بر این ریگ نرم	بدارید تا خوابش آید ز شرم!"

(همان، ۴/۱۱۱۵)

سه پور جوانش به لشکر بُدند	همان هر سه با تخت و افسر بُدند،
همانجا بلندآتشی بر فُروخت	پدر را و هر سه پُسر را بسوخت!
از آن تخمه کس در زمانه نماند	وگر ماند، هر کس که دیدش براند!

(همان، ۴/۱۱۱۵)

توجه به گزاره‌های فوق، برجسته شدن فرار ماهویه از رزم‌گاه و به اسارت درآمدن او، بریدن دست، پا، گوش و بینی و سپس آتش زدن او با هر سه پسرش و به باد رفتن دودمان وی از زبان فردوسی، تفاوت قلمرو فکری این شاعر را با دیگر روایان به خوبی نشان می‌دهد. سرانجام ماهویه در کلام دیگر روایان به اختصار است و در تناسب با هم از گریز او سخن رانده‌اند اما فردوسی با ارائه گزارشی مفصل و توصیف دقیق جزئیات سعی در برجسته نمودن

سرانجام ماهویه به عبرت‌آمیزترین شکل ممکن می‌کند. در واقع، اگر روایان دیگر تاریخ‌ها با ارائه گزارشی مختصر سعی در به حاشیه‌راندن ماهویه و سرانجام او دارند و اشاره‌ای به مرگ او نمی‌کنند، فردوسی درست در نقطه مقابل این گزارشات در یک عمل گفتمانی ماهویه و مرگ او را در مرکز توجه قرار می‌دهد و با این برجستگی به طور فعال در میدانی از نزاع‌های گفتمانی به ایفای نقش پرداخته است.

### ج: مرگ رستم فرخ‌زاد

رستم فرمانده سپاه یزدگرد در جنگ قادسیه بود که وقایع مربوط به مرگ وی و نحوه کشته شدن او نیز همچون موارد گذشته دارای ابهام و اختلاف است. در این خصوص، هر یک از نویسندگان به شکلی متفاوت به توصیف چگونگی مرگ وی اشاره کرده است که در ذیل به نقل آن‌ها و هم‌چنین تفاوت دیدگاه شاهنامه اشاره می‌کنیم.

صاحب *فتوح البلدان* می‌گوید دانسته نشد که کشته‌ای او کیست و در این باره چندین نفر را نام می‌برد و می‌گوید که «به قولی، رستم را زهیر بن شمس بجلی کشت و به گفته‌ی دیگر، عوام بن عبد شمس او را به قتل رسانید. باز به قولی، قاتل وی هلال بن علفه تیمی بود» (بلاذری، ۱۳۶۷: ۳۶۹). نویسنده *تجارب‌الأمم* در این باره این‌گونه روایت می‌کند که:

بادی سخت وزیده بود و سایبان رستم را از تخت بکنده بود و در رود عتیق انداخته بود [...] هنگامی که باد سایبان را برده بود، رستم سوی استرانی رفت که برای وی بار و خواسته‌ای آورده بودند و در سویی ایستاده بودند. در سایه استری و بارش پناه گرفته بود. هلال علفه آهنگ رستم کرد و رستم بگریخت [...] رستم خود را در آب افکند و هلال نیز در پی او خود را به آب زد. هلال پای رستم را بگرفت و از آب بیرون کشید و به زخم شمشیری که بر پیشانی وی نواخت، او را بکشت (ابن مسکویه، ۱۳۸۹، ج ۱: ۳۲۴-۳۲۵).

و طبری به نقل از سعید بن مرزبان به شکلی متفاوت روایت می‌کند که: وقتی رستم از جای برفت بر استری نشست و چون هلال به وی نزدیک شد تیری بینداخت که به پایش خورد و ابر را بر رکاب دوخت [...] آنگاه هلال به وی نزدیک شد و رستم فرود آمد و زیر استر رفت و چون هلال بدو دست نیافت ریسمان را برید که بار بر او افتاد آن‌گاه فرود آمد و سرش را درهم کوفت (۱۳۸۳: ۱۷۴۴/۵).

فردوسی در *شاهنامه* روایت را به نوعی دیگر می‌آورد. در روایت فردوسی رستم فرخ‌زاد توسط فرمانده مسلمانان عمر بن سعدوقاص کشته می‌شود در این روایت، ابتدا پیروزی با رستم است که به علت غبار میدان نبرد و نبود قدرت دید لازم وی از اسب فرود می‌آید و



افسارش را به کمر می‌بندد در این هنگام گرد و خاک به دیدگان رستم می‌رود و سعد از فرصت استفاده می‌کند و رستم را می‌کشد که از زبان شاهنامه به صورت زیر است:

همی تاختند اندر آوردگاه	دو سالار، هردو بدل کینه‌خواه
خروشی برآمد ز رستم چو رعد	یکی تیغ زد بر سر اسپ سعد
چُن اسپ نبرد اندرآمد به سر	جدا گشت ازو سعد پرخاشخَر
برآهیخت رستم یکی تیغ تیز	بدان تا نماید بدو رستخیز
همی خواست از تن سرش را برید	ز گرد سپاه این مر آن را ندید
فرود آمد از پشت زین پلنگ	بزد بر کمر بر سر پالهنگ
بپوشید دیدار رستم ز گرد	بشد سعد پویان ز جای نبرد
یکی تیغ زد بر سر ترگ اوی	که خون اندرآمد ز تارک به روی
چو دیدار رستم ز خون تیره گشت	جهانجوی تازی بر او چیره گشت
دگرتیغ زد بر برو گردنش	به خاک اندرافکنند جنگی‌تنش

(فردوسی، ۱۳۹۸: ۴/۱۰۹۰-۱۰۹۱)

چنان‌که ملاحظه می‌کنید برخلاف گفته دیگران فردوسی رستم را در نبردی رویاروی با عمر سعد قرار می‌دهد این درحالی است که به گفته مورخان اصلاً عمر سعد در جنگ قادسیه در میدان نبرد حضور نیافت و نجنگید. بلاذری در این باره می‌گوید، عمر «به بیماری دچار آمده و در قصر عذیب سکنی گرفته بود» (۱۳۶۷: ۳۶۸). هم‌چنین ابن مسکویه در بیان علت می‌آورد «از تن سعد کورک درآمده بود و بر اسب نمی‌توانست نشست [...] از کوشک به سپاه و کار جنگ می‌نگریست» (۱۳۸۹: ۱/۳۰۷). چنان‌که شاعری در اشاره به عدم حضور عمر سعد در جنگ او را سرزنش می‌کند و در تعریض به وی سروده است:

نبرد همی کردم تا که الله نصرت خویش نازل کرد  
 درحالی که سعد به دروازه قادسیه پناه برده بود  
 چون برفتم، زنان بسیاری بیوه شده بودند  
 جز زنان سعد که هیچ یک از آنان بیوه نمانده‌اند [۱۶]  
 (بلاذری، ۱۳۶۷: ۳۷۲).

اما طبری روایت دیگری را نقل می‌کند که بسیار به روایت فردوسی نزدیک است و گویا روایت شاهنامه بر اساس آن شکل گرفته، یا این‌که هر دو روایت منبع یکسانی داشته‌اند و این است که:

یکی از عجمان بیامد و چون میان دو صف رسید بغرید و بانگ برآورد و هماورد خواست. یکی از ما شبر نام، پسر علقمه، که مردی کوتاه قد و کم‌جنه و بد منظر بود [...] شمشیر و سپر خویش را برگرفت و سوی او رفت چون مرد پارسی او را بدید بغرید و از اسب فرود آمد و او را به زمین زد و بر سینه‌اش نشست که خونش بریزد عنان اسب پارسی به کمرش بسته بود و چون شمشیر کشید اسب پس رفت و عنان را بکشید و پارسی را از روی علقمه بینداخت و علقمه در آن حال که پارسی به زمین کشیده می‌شد بر او جست [...] و او را بکشت [۱۷]. (۱۳۸۳: ۵ / ۱۷۲۹-۱۷۲۸).

چنان‌که مشاهده کردیم به نظر می‌رسد که «پس از شکست سپاه ایران از تازیان، راویان ملی نمی‌توانستند این ننگ را بپذیرند که سردار آن‌ها رستم، نه در نبرد تن به تن، در زیر فرو ریختن بارِ آستر جان سپرده باشد. از این رو، از زیر سایهٔ آستر به میدان نبرد برده و جانشین سواری دلیر، ولی گمنام و بخت برگشته کرده‌اند. با این کار، ناچار نقش شبر را نیز به سعد داده‌اند تا کشندهٔ رستم مردی «هم‌شأن» او باشد، یعنی همان مرد «غیرتی ترسو» که بر بام کاخی به روی شکم خوابیده بود و از دور در کنار زنش جنگ را تماشا می‌کرد» (خالقی مطلق، ۱۳۸۳: ۸). لذا این روایت طبری می‌تواند به وسیلهٔ فردوسی با ایجاد تغییراتی در شخصیت‌ها همچون جایگزینی رستم با مرد مبارز ایرانی و سعد وقاص با مبارز عرب مورد استفاده قرار گرفته باشد.

### ۱- تحلیل محتوایی متون

در تحلیل چگونگی مرگ یزدگرد همان‌گونه که گفته شده است بین روایت فردوسی و گفتهٔ دیگران اختلافاتی وجود دارد؛ از جمله در نسبت دادن صفات مختلف به شخصیت‌ها، از جایی که هر نویسنده متأثر از باورهای اعتقادی خود و شرایط محیطی و اجتماعی پیرامون خویش است، اثر و نوشتهٔ وی نیز متناسب با آن تأثیرات و شرایط از جهت‌گیری و گرایش به یک قطب خاص برکنار نیست. چنان‌که این جهت‌گیری را در صفات داده شده به یزدگرد و ماهویه مشاهده کردیم و از آنجایی که «نویسنده امکانات فراوانی برای فرمول‌بندی پیام خود در اختیار دارد گزینش او گزینش معنادار است [۱۸]» (صهبا، ۱۳۹۱: ۱۰۳). فردوسی پادشاه را با صفات نیک و درخور نام برده است اما ماهویه را با صفاتی غیر نیکو مورد خطاب قرار می‌دهد. در روایت مرگ یزدگرد هم این جهت‌گیری‌ها نمایان است. در شاهنامه آسیابان با احساس گناه و چشمان پرآب و رخسار زرد و دلی پر از شرم و دهانی پر از خاک که بیان‌کنندهٔ ناچاری وی می‌باشند تن به اجرای فرمان یزدگرد می‌نهد. این درحالی است که در برخی منابع دیگر آسیابان با خاطری آسوده شاه را می‌کشد، وسایلش را می‌برد و شکمش را پاره می‌کند؛ در شکم شاه سنگ می‌گذارد و او را به رودخانه می‌اندازد (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۴ / ۱۶۵۴؛ طبری، ۱۳۸۳: /



۲۱۵۴) و یا این که او را در جوانی می‌اندازند و مهر می‌زنند و با زهی او را خفه می‌کنند (ر.ک. طبری، ۱۳۸۲. ج ۵: ۲۱۵۳). هر خواننده‌ای به وضوح خاست‌گاه متفاوت اندیشهٔ راویان و نحوهٔ گفتمان برآمده از آن را در این توصیفات می‌بیند.

در مورد روایات مربوط به ماهوی نیز همین روبه را می‌بینیم در حالی که منابع تاریخی علت دشمنی ماهویه با یزدگرد را مطالبهٔ مالیات، بدسخنی و دشنام یزدگرد به ماهویه و عزل کردن ماهویه از مقامش می‌دانند، شاهنامه به این موارد اشاره‌ای نمی‌کند و از بدگوهری ماهویه و تلاش برای کسب تاج و تخت سخن می‌راند. این نحوهٔ روایت شاهنامه در واقع، از ماهویه شخصیتی گناه‌کار و مقصر می‌سازد که نیرنگ و بدی ذاتی وی است. او به دنبال به دست آوردن قدرت و پادشاهی است در حالی که دارای چنین مشروعیتی نیست. با وجود این، تاریخ‌های دیگر هرچند از دشمنی این دو سخن رانده‌اند اما رفتارها و خواسته‌های یزدگرد را عامل اصلی این دشمنی و نهایتاً مرگ یزدگرد می‌دانند. بازخورد این نگرش متفاوت به خوبی در عاقبت و سرانجام ماهویه نمایان است به شکلی که در تاریخ نویسندگانی هم‌چون طبری، ابن‌اثیر، بلاذری، مقدسی، مسعودی، گردیزی و صاحب‌مجمل‌التواریخ سخنی از سرانجام ماهویه نرفته است؛ یا نویسندگانی مانند دینوری، ثعالبی و ابن بلخی به صورت مختصر و گذرا مطالبی را بیان داشته‌اند که وی از مرو می‌گریزد. اما شاهنامه با تفصیل به پایان کار وی پرداخته است و با تأکید بر این اعتقاد ایرانیان که شاه‌کشی امری نکوهیده و بدفرجام است، از آن روایتی عبرت‌انگیز نقل می‌کند.

در روایات مربوط به رستم فرخ‌زاد، نیز می‌توان اختلاف شاهنامه را با سایر تواریخ مشاهده کرد جایی که فردوسی نمی‌تواند مانند دیگر مورخان برای رستم مرگی هم‌راه با خواری و حقارت بیان کند؛ به گونه‌ای که او به دست فردی دون‌پایه کشته شود یا در حال فرار از آب گرفته شود و یا این که زیر بار و بنهٔ اسب و چارپا گرفتار و کشته شود، بلکه وی را به میدان نبرد می‌آورد و رویاروی فرماندهٔ مسلمانان قرار می‌دهد و در حالی که اول پیروزی با وی است به دلیل گرد و غبار وارده به چشمش و نداشتن بینایی کشته می‌شود و به این ترتیب برای وی مرگی درخور رقم می‌خورد.

## ۲- مناسبات ایدئولوژیک

همان‌طور که در سطور بالا مشاهده شد بین گزاره‌ها در متون مختلف تفاوت‌هایی وجود دارد و این تفاوت‌ها ناخواسته شکل نگرفته‌اند؛ بلکه گویای آنند که متن‌هایی جهت‌دار و متأثر هستند. این گرایش و قطبی شدن، به متن بار ایدئولوژیک می‌بخشد و باید از این راه درک و معنی شوند. این دیدگاه ریشه در نظریات ساختارگرایی و ساختارشنکی دارد. بنابر نظر سوسور

«زبان نظام تفاوت‌هاست» (کالر، ۱۳۹۶: ۷۷). در واقع، روایت فردوسی از آن رو حائز معناست که با دیگر روایات تفاوت و تقابل دارد و آنچه به روایت فردوسی هویتی جداگانه می‌بخشد، جای‌گاه گفته‌ی وی در میان دیگر گفته‌هاست. «هویت روایی به نسبت افراد و گروه‌ها متفاوت است و از ترکیب پویایی از تصادف‌ها، انتخاب‌ها، برخوردها، برنامه‌ها، تردیدها و یقین‌هایی تشکیل شده است» (بابک معین، ۱۳۹۲: ۱۷۵). سوسور می‌گوید: «در زبان هیچ عبارت اثباتی وجود ندارد و هرآن‌چه هست تفاوت است. دال‌ها [...] از آن رو که با دال‌های دیگر تفاوت دارند دلالت معنایی می‌کنند» (اشمیتس، ۱۳۸۹: ۱۵۳).

از آن‌جا که تأکید ساخت‌گرایان همواره بر این تفاوت و تقابل بوده است، ساختارشکنان به دنبال اثبات این بودند که «این تقابل‌ها همواره بر پایه‌ی نوعی رابطه‌ی سلسله‌مراتبی استوارند» (همان، ۱۵۰). بر این اساس یکی از طرفین تقابل مهم‌تر و برجسته‌تر گرفته می‌شود و با بسامد بیش‌تر، در ساختار، نقش محوری را ایفا می‌کند. برای نمونه برجستگی و بسامد ایران و هویت ایرانی در گزاره‌های فردوسی در تقابل با دیگران به خوبی نمایان است که مصداق آن برجستگی انتقام پادشاه از ماهویه در شاهنامه یا رقم خوردن مرگی درخور و همراه با حفظ نام و ننگ برای رستم فرخ‌زاد و همین‌طور شکل دادن شرایط ناچاری آسیابان و حالتی از احساس گناه و تأسف برای وی در امر کشتن یزدگرد است.

علاوه بر این، ساختارشکنانی مثل دریدا در پی اثبات آن هستند که «وجود قطب ظاهراً بی‌اهمیت و مستثنا شده‌ی این تقابل برای کارکرد این تقابل حیاتی است» (همان، ۱۵۰). یعنی تا گفتمان‌های رقیبی وجود نداشته باشد، گفتمان ایرانی‌محور فردوسی نیز وجود ندارد. هویت ایرانی مستلزم وجود هویت‌های متفاوت و رقیب است. «این جریان را دریدا بازی تفاوت‌ها می‌نامد» (هوارث، ۱۳۹۷: ۸۴). با وجود این، نمی‌توان به شکل قطعی گزاره‌ها و روایت‌هایی را درست و صادق بدانیم و بعضی دیگر را نادرست و کذب دانست، بلکه آن‌ها ساخته‌ی بازی تفاوت‌ها هستند. ویتگنشتاین<sup>۱</sup> تأکید می‌کند که «هیچ نقطه‌ای بیرون از بازی‌های زبانی نیست که بتوانیم عقب بایستیم و از آن‌جا نسبت بین زبان و واقعیت را ارزیابی کنیم و ببینیم که آیا زبان به حد کافی نماینده‌ی واقعیت هست یا نه» (مگی، ۱۳۷۲: ۵۵۳ نقل شده در کلانتری، ۱۳۹۱: ۴۰). پس این زبان است که به واقعیت شکل و معنا می‌بخشد [۱۹].

با توجه به آن‌چه بیان شده است تفاوت‌ها و اختلاف‌های موجود در روایات نیز وجهی ایدئولوژیک دارند و به گفته‌ی ریمون آرون «ایدئولوژی‌ها مستقیماً ناظر بر درست و غلط

<sup>۱</sup> Wittgenstein



نیستند» (بودن، ۱۳۸۸: ۳۳۲). در این حالت تولیدات فکری نویسندگان دارای ساخت و بافتی ایدئولوژیک هستند که نباید آن‌ها را دروغ یا خلاف واقع دانست. بلکه با متمرکز شدن بر حلقهٔ حامیان و طرف‌داران نویسنده و توجه به وضعیت گفتمانی گروه‌های پشتیبان، گفته‌هایشان را درک و فهم کرد [۲۰].

با اتکا به گزارهٔ بالا، ایران دوستی فردوسی و گرایش وی به سمت فرهنگ و هویت ایرانی را باید در حلقهٔ حامیان او، پیش‌الگوها و شرایط محیطی، اجتماعی و سیاسی وی جست‌وجو کرد. حامیانی مانند ابومنصور عبدالرزاق طوسی، پیش‌الگوهای شامل شاهنامه‌های منثور و منظوم ابوالمؤید بلخی، ابوعلی بلخی، ابومنصوری، مسعودی مروزی و دقیقی و شرایط محیطی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی روزگار وی از سرزمین خراسان، مهد سنت‌ها، آیین‌ها و خاندان‌های ایرانی گرفته تا نظام حکومتی حاکم یعنی سامانیان که خود را ایرانی می‌دانستند و مروّجان فرهنگ ایرانی و آداب گذشتگان بوده‌اند، پایگاه اجتماعی فردوسی و تعلق او به طبقهٔ دهقانان و علاقه‌مندی آنان به گذشتهٔ ایران و حفظ آیین‌ها و سنن پیشینیان به علاوهٔ وجود جریان‌های سیاسی و اجتماعی، که در قالب نهضت شعوبیه از سده‌های قبل‌تر در تقابل با برتری اعراب شکل گرفته بود و موجب شد تا ایرانیان به نشر و گسترش فرهنگ و هویت گذشتهٔ خود روی آورند، همگی فضای فکری و گفتمانی فردوسی را تحت تأثیر قرار می‌داد. همهٔ این عوامل رژیم‌ی از یک عقلانیت را برمی‌سازند که به عقیدهٔ فوکو عبارت است از «قواعدی که وجهی از اندیشیدن را ممکن می‌سازند» (مشایخی، ۱۳۹۵: ۵۳). بنابراین، آن موجودیت، اندیشه و نظام کرداری که از شاعر و نویسنده می‌بینیم محصول این فضای عقلانی و پارادایمی است که در آن به سر می‌برد. رژیم‌ی که نوع خاصی از تفکر و اندیشیدن را جایز می‌داند چنان‌که فوکو می‌گوید «ما همواره درون یک عقلانیت می‌اندیشیم و کسی نمی‌تواند بر فراز عقلانیت‌ها بایستد» (همان، ۵۳).

## ۲-۱. قدرت، گفتمان و سوژه‌شدگی

لاکلا<sup>۱</sup> و موف<sup>۲</sup> بر این نظر هستند که قدرت چیزی نیست که در اختیار یک گروه خاص باشد [۲۱]؛ بلکه در سراسر جامعه گسترده شده است و «گفتمان‌ها، دانش، بدن‌ها و ذهنیت‌ها را می‌سازد» (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۹۶: ۳۶). از این رو، قدرت نیرویی زایا و به وجود آورنده است فوکو افراد را «جلوه‌ها یا نمونه‌های مناسبات قدرت می‌داند» (میلز، ۱۳۹۶: ۳۲). به این ترتیب فردوسی خود یکی از نمودها و ساخته‌های قدرت است.

<sup>1</sup> Laclau

<sup>2</sup> Mouffe

همان‌طور که گفته شد گفتمان‌ها برآیند قدرت هستند. در واقع، گفتمان‌ها موقعیت‌هایی هستند که افراد را به عنوان سوژه‌هایی در درون خود به ایفای نقش خاصی وا می‌دارند. سوژه‌ها بسیار متعدد و متکثر هستند و شکل‌دهنده خود نیستند؛ بلکه «تعیین بخشی به سوژه به عهده گفتمان‌هاست» (سلطانی، ۱۳۹۶: ۸۹). پس باید دید که سوژه در چه ساختار گفتمانی جای گرفته است [۲۲]. بر این اساس، فردوسی جای‌گاه‌های مختلف و بسیاری برای سوژه شدن دارد [۲۳]؛ مثل شاعر بودن، ایرانی بودن، شیعه بودن و غیره. اما موقعیت و ساختار گفتمانی‌ای که از سال‌ها پیش در قالب نهضت شعوبیه شکل گرفته بود و بر فرهنگ، هویت ملی و برتری نژاد ایرانی تأکید داشت منجر شد که یکی از سوژه‌های متکثر و متعدد فردوسی بر دیگر سوژه‌هایش غلبه کند. قرارگرفتن شاعر در این موقعیت و شرایط گفتمانی و سوژه‌شدگی، کنش و اندیشه خاصی را از او می‌طلبد. از این روی فردوسی در سرایش کتابش تحت تأثیر فضای گفتمانی دست به مداخله‌ای ایدئولوژیک به سود هویت ملی و تثبیت آن در برابر دیگر هویت‌ها زده است.

از سوی دیگر لازم به ذکر است که این «گفتمان‌های مختلف موقعیت‌های متفاوتی به آن [سوژه] نسبت می‌دهند» (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۹۶: ۸۰). یعنی سوژه فقط به یک گفتمان و یک موقعیت واحد تعلق ندارد؛ بلکه ممکن است یک گفتمان فردوسی را به عنوان سوژه، روایت‌گر هویت ملی و حیات بخش زبان فارسی بداند و گفتمانی دیگر او را دروغ‌گو و مدح‌کننده مشرکان و گبرکان به شمار بیاورد؛ به شکلی که حتا اجازه دفن شدن او را در گورستان مسلمانان ندهند (ر.ک. نظامی عروضی، ۱۳۸۸: ۱۶۰). تثبیت و پذیرش هرکدام از این سوژه‌های متکثر و حتا متضاد به استیلای گفتمان حامی آن بستگی دارد.

## ۲-۲. غیرسازی، برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی

گزاره‌هایی که نویسندگان متعلق به گفتمان دینی و مذهبی از وقایع روزگار یزدگرد به‌گونه‌ای حق به جانب عرضه کرده‌اند؛ تصاویری منفی و همراه با خواری ایرانیان است. بر این اساس «گزاره‌های بظاهر «عینی» در واقع بر زمینه‌ای از ارزیابی و خوارشماری تولید می‌شدند» (میلز، ۱۳۹۶: ۱۳۹). پس این نویسندگان با بازنمایی منفی ایرانیان و هویت ایرانی به عنوان «غیر» سعی در ارائه و تثبیت تصویری مثبت از جامعه و گفتمان دینی و مذهبی در برابر گفتمان ملی و ایرانی داشتند. این بازنمایی‌ها نقش مهمی در حفظ و تحکیم سلطه آنان داشته است [۲۴]. از سوی دیگر نویسندگانی که به گفتمان ملی و ایرانی تعلق داشتند؛ سعی در تغییر این مناسبات به سود هویت ملی با ارائه مؤلفه‌ها و گزاره‌هایی منفی از رقیب داشته‌اند. در نهایت هرکدام از این گفتمان‌ها هویت و معنای خود را در ارتباط و تعارض با





گفتمان‌های رقیب به دست می‌آورد. و این «تعارض میان دو گفتمان رقیب، باعث قطبی شدن ذهن سوژه و بالطبع قطبی شدن رفتار و گفتار او می‌گردد» (سلطانی، ۱۳۹۶: ۱۱۴). این امر نویسنده را در جای‌گاهی میان دو قطب مثبت و منفی «ما» و «آن‌ها» قرار می‌دهد. این دوسویگی و قطبی شدن به صورت برجسته‌سازی‌ها و حاشیه‌رانی‌هایی در گزاره‌های نویسندگان نمایان است؛ و آن سازوکاری است که به واسطه آن «گفتمان‌ها سعی می‌کنند نقاط قوت «خود» را برجسته سازند و نقاط ضعف خود را به حاشیه برانند و پنهان کنند، و بالعکس، نقاط قوت «غیر» یا دشمن را به حاشیه برانند و نقاط ضعف او را برجسته سازند» (همان، ۱۱۳).

نمونه‌هایی بسیار از امر برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی را می‌توانیم در گزاره‌های ذکر شده از *شاهنامه* و منابع تاریخی مورد اشاره ببینیم. آن‌جایی که فردوسی با برجسته‌سازی ناله و زاری آسیابان و آفریدن فضایی پر حجم همراه با احساس گناه برای او سعی در به حاشیه‌راندن مرگ یزدگرد داشته است. هم‌چنین *شاهنامه* با برجسته کردن این باور ایرانی که قاتل پادشاه فرجامی غیر از تباهی ندارد؛ به صورت مفصل به ذکر عاقبت ماهویه پرداخته است و سرانجامی عبرت‌انگیز برای وی رقم زد. در مقابل منابع دیگر مرگ یزدگرد را با برجستگی بیان کرده‌اند و به عاقبت ماهویه اشاره‌ای نکرده‌اند یا نگاهی گذرا به آن داشته‌اند. در مرگ رستم فرخ‌زاد، نیز همین رویه را شاهد هستیم. طبری و دیگران با برجسته کردن مرگ رستم، به صورت‌های گوناگون و به دست افراد مختلف، مرگی همراه با خواری و حقارت برای وی نقش بسته‌اند و فردوسی صحنه نبرد رستم را به شکلی آفرید که مرگ وی به شکلی شایسته و سزاور رقم بخورد. به‌گونه‌ای که در ابتدا پیروزی با وی بود. اما، سرنوشت، باد و غبار و غیره در این کار مسبب بوده‌اند. هم‌چنین فردوسی برخلاف دیگران مرگ رستم را به دست فرمانده سپاه مسلمانان که هم‌پایه و هم‌شأن وی بوده است رقم می‌زند. در نهایت می‌بینیم که هرکدام از این نویسندگان و راویان دست بر مسائل و مواردی گذاشته‌اند و آن‌هایی را برجسته کرده‌اند که طرف‌های مقابل و مخالف به حاشیه رانده‌اند و از سوی دیگر مواردی را که گفتمان‌های رقیب برجسته کرده‌اند و مورد تأکید قرار گرفته‌اند را به حاشیه می‌رانند.

این برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی که با هدف سرکوب و نابودی گفتمان رقیب شکل گرفته‌اند خود نشان دهنده حضور گفتمان دیگر یا رقیب با مراتب و ساختاری متفاوت در خود هستند و نمی‌توان بر آن مهرسکوت گذاشت. هیچ گفتمانی حقیقت مطلق را بیان نمی‌کند؛ بلکه در ساختارهای سیاسی، اجتماعی و تاریخی خاص رواج و گسترش می‌یابند و این امر به معنای حقیقت آن نیست هیچ گفتمانی نمی‌تواند خود را مالک حقیقت مطلق بپندارد، زیرا با

چنین پنداری خود را گفتمانی (فریب‌کار) اعلام می‌کند (ابوزید، ۱۳۹۴: ۴۴). پس شناخت ما از هویت هر گفتمان به لطف وجود دیگری است. در واقع، حقیقت و واقعیت بیان شدنی نیست؛ بلکه استنباط شدنی و حتا ساختگی است. به عبارتی شناخت واقعیت را باید از راه ساختارهای کلان فهم کرد نه موارد خرد و جزئی. باید اجزای خرد و فرد فرد این روایت‌ها را در کنار هم قرار دهیم تا بتوانیم فکر غالب را بیابیم. آن‌گاه آن را در دل یک گفتمان و جریان فکری یک دوره خاص و مشخص فهم و استنباط کرد.

### نتیجه‌گیری

متن‌های ایدئولوژیک حاصل تخصیصات میان گروه‌های اجتماعی و سیاسی است. جایی که در آن گفتمان‌های رقیب برای تداوم سلطه خود و یا تغییر مناسبات قدرت به سود خود، افراد را به سوژه‌هایی تبدیل می‌کنند که برای ایفای نقش در راستای منافع گروه، نوع خاص و وجهی از اندیشیدن را از آن‌ها می‌خواهد. پس این افراد و متن‌های نوشته شده بر ساخته و برآیند گفتمان‌ها هستند.

در منابع گوناگون میان روایت‌های مربوط به مرگ یزدگرد، ماهویه و رستم فرخ‌زاد اختلافاتی چشم‌گیر وجود دارد. با وجود این، نباید بعضی از این روایت‌ها را درست و صادق بدانیم و بعضی دیگر را کذب و نادرست؛ بلکه آن‌ها را باید به عنوان متن‌هایی ایدئولوژیک مورد توجه و بررسی قرارداد و از راه شناخت و استنباط عقلانیت حاکم بر هر کدام از این متون آن‌ها را درک و فهم کرد. از این رو، فردوسی به عنوان سوژه و تعلق داشتن به گفتمان ملی، با ایفای نقش در این گفتمان به بازآفرینی و تثبیت هویت ملی پرداخته است. در نتیجه گزاره‌ها و مؤلفه‌های به کار رفته در روایت او معنادار هستند و به شکلی مفصل‌بندی شده‌اند؛ که به سود هویت ملی و فرهنگ ایرانی گرایش دارند. شاعر این جهت‌گیری‌ها و گرایش‌ها را بر روی بستری از غیرسازی‌ها، برجسته‌سازی‌ها و حاشیه‌رانی‌ها انجام داده است. آن‌جا که با برجسته‌سازی ناله و زاری آسیابان و آفریدن فضایی پرحجم سعی در به حاشیه‌راندن مرگ یزدگرد دارد و با رقم‌زدن مرگ رستم فرخ‌زاد به شکلی درخور و شایسته به دست فرمانده سپاه مسلمانان سعی در به حاشیه‌راندن روایت‌هایی دارد که برای رستم مرگی همراه با خواری نقش بستند و سرانجام با تکیه بر باورهای کهن ایرانی درباره سرانجام شوم پادشاه‌کُشان برای ماهویه پایانی عبرت‌انگیز می‌آفریند.



### پی‌نوشت‌ها

۱- دو سده نخست را شاید بتوان بیش‌تر دوره جنبش‌های پایداری دینی- نظامی نامید و گرچه همه این جنبش‌ها در ظاهر به شکست انجامیدند، اما به راستی شالوده پیدایی دولت‌های مستقل ایرانی سده‌های سوم تا پنجم را پی ریختند.

شورش‌های خوارج در خوزستان و پارس به سال ۳۸ هجری، شورش «زنبیل» خارجی در سیستان در سال ۶۶، شورش موالی در خراسان به سال ۱۱۷، قیام شیعیان در میان دورود و فرو گشودن کوفه به سال ۱۲۷، شورش «به‌آفرید» در نیشابور در سال ۱۲۹، خیزش بزرگ ابومسلم خراسانی در سال ۱۳۰ که به نابودی دودمان اموی و روی کار آمدن دودمان دل‌خواه ایرانی‌ها یعنی عباسیان انجامید، شورش «سنباد» در سال ۱۳۷ به کین ابومسلم، شورش ایرانی میهن دوستی با نام ساختگی «اسحاق ترک» در ماوراءالنهر به سال ۱۳۷، خیزش «شیبانی» خارجی در سال ۱۳۷ باز به کین ابومسلم، جنبش «ابو عبدالله کرام سیستانی» در نیشابور، شورش «العجلی» خارجی در ری، جنبش شیعیان مرو در سال ۱۴۰، شورش‌های خرم‌دینان به رهبری «خداش» در خراسان، خیزش «راوندیه»، شورش «البرم» در نزدیکی هرات به سال ۱۶۰، شورش‌های نیرومند تبرستان از جمله خیزش «وندیداد هرمز پسر قارن» در سال ۱۵۸، قیام «سپید جامگان» به پیشوایی هشام پسر حکیم معروف به «مقنع» از سال ۱۵۹ تا ۱۶۶، شورش حمزه پسر آذرک در سیستان و خراسان به سال ۱۸۰ که به پیدایش افسانه‌ها و داستان‌ها و «حمزه‌نامه»ها انجامید، خیزش بزرگ «بابک خرم‌دین» در آذربایجان که بیش از ۲۲ سال از سال‌های آغازین سده سوم را از آن خود ساخت... و سرانجام شورش «مازیار» پسر قارن در تبرستان از سال ۲۲۲ تا ۲۲۴، در شمار مهم‌ترین این جنبش‌ها هستند (ثاقب‌فر، ۱۳۸۷: ۵۹-۶۰).

۲- گرچه از بازگشت دین کهن و نیروی زرتشتیان به هیچ روی سخنی نمی‌تواند در میان باشد، با این حال، در برخی بخش‌های مرکزی و باختری ایران و بویژه فارس و کرمان و یزد، زرتشتیان دوباره نیرویی یافته‌اند، چنان‌که هنگام چیرگی بویه‌یان در فارس، آشکارا به پشت‌گرمی پشتیبانی ایشان، بر مسلمانان چیرگی می‌فروشد (ثاقب‌فر، ۱۳۸۷: ۷۷).

۳- مقصود ما در این‌جا همان بافت موقعیتی یا غیر زبانی است. «زبان‌شناسان در بررسی‌های زبانی برای سخن، بافت‌های مختلفی را متمایز کرده‌اند. بافت زبانی، بافت موقعیتی و بافت تاریخی یا بینامتنی که هر کدام به نوبه خود در شکل‌گیری متن، درک و تفسیر خوانندگان نقش دارند» (فتوحی، ۱۳۹۲: ۶۰). لازم به ذکر است که بافت زبانی یا متنی ناظر بر این است که یک متن «از پیوند کلمه‌ها و جمله‌ها و روابط واژگانی با هم پدید می‌آید...» [کلمه‌ها و جمله‌ها تنها در درون این بافت زبانی معنا دار می‌شوند] (همان، ۱۳۹۲: ۶۰) و هدف از بافت تاریخی یا بینامتنی این است که «متن‌ها و گفتمان‌ها هر کدام خود دارای تاریخی خاص و متعلق به خانواده تاریخی خاصی هستند. این مجموعه متون که در تداوم هم و متأثر از هم‌اند، یک بافت تاریخی را شکل می‌دهند که بر تفسیر و درک تحلیل‌گر تأثیر می‌گذارد» (همان، ۱۳۹۲: ۶۱).

- ۴- بافت‌های فرهنگی، اجتماعی، محیطی و سیاسی همگی در شمار بافت موقعیتی هستند (فتوحی، ۱۳۹۲: ۶۱).
- ۵- ابن ندیم در *الفهرست* (۱۳۴۶: ۲۱۰) نام او را موسی بن عیسی کسروی ذکر کرده است و این کتاب‌ها را از او نام می‌برد: کتاب *حب الاوطان*، کتاب *مناقضات من زعم انه لا ینبغی ان یقتدی القضاة فی مطالعهم بالائمة و الخلفاء*.
- ۶- بودن آن را «زمینه علیت» نامیده است. این زمینه در نظر بیکن طبیعت بشر و در مارکس و انگلس جامعه است (بودن، ۱۳۸۸: ۷۰).
- ۷- مؤلف *مجممل‌التواریخ* هم‌نظر با فردوسی می‌گوید: «به فرمان ماهو، بر دست آسیابان کشته شد» (۱۳۸۳: ۸۴). هم‌چنین بلاذری در یکی از نقل‌های خود ذکر می‌کند که ماهویه «پنهانی آسیابان را برانگیخت و گفت تا وی را بکشد و او یزدگرد را بکشد» (۱۳۶۷: ۴۴۴).
- ۸- دینوری همانند ابن‌اثیر معتقد است که آسیابان خود یزدگرد را می‌کشد «یزدگرد از شدت خستگی خوابید و چون خوابش سنگین شد آسیابان برخاست و او را با میله آسیا کشت و جامه‌هایش را بیرون آورد و جسدش را در رودخانه افکند» (۱۳۹۰: ۱۷۵). همین‌طور بلاذری در قول دیگری می‌گوید یزدگرد «چون شب فرا رسید تاج خویش به در آورد و بر سر نهاد آسیابان بدید و در آن طمع کرد و آسیابان برگرفت و بر او افکند و چون کشته شد دیهیم و جامه‌اش برگرفت و او را به آب افکند» (۱۳۶۷: ۴۴۵).
- ۹- برخلاف طبری که گفته است سپاهیان کشتن او را خوش ندانستند و آسیابان را بر این امر برانگیختند، مقدسی این‌گونه روایت می‌کند که چون آسیابان برای تهیه غذا بیرون می‌رود «در آن هنگام که باز می‌گردید سپاهیان رسیدند و او را کشتند» (۱۳۹۰: ج ۲: ۸۶۷). گردیزی با اندک اختلافی می‌گوید ماهوی افرادی را فرستاده سر او را برداشته و تن او را در آب فرو هشتند (گردیزی، ۱۳۸۴: ۱۰۵). و ثعالبی هم می‌گوید «سوران ماهوی رسیدند و در آسیاب ریخته شاه را گرفتند و او را با آسیابان نزد ماهوی بردند و گرفتاری یزدگرد را به اطلاع او رسانیدند ماهوی امر داد او را بکشند آنان نیز امر را اجرا و او را با طنابی خفه کرده برود مرو افکندند» (۱۳۸۵: ۳۶۳-۳۶۲). ابن مسکویه در *تجارب‌الامم* نقلی متفاوت را می‌آورد که در آن نه‌تنها یزدگرد به دست آسیابان کشته نشد بل که از فاش ساختن مخفی‌گاه وی نیز سر باز می‌زند (همان، ۱۳۸۹: ۴۱۰-۴۱۱).
- ۱۰- طبری به نقل از هذلی و ابن اسحاق می‌گوید: «از مرزبان و مردم آن‌جا مالی خواست که ندادند و از او شدند» (۱۳۸۳: ۵/ ۲۱۴۵). همین دلیل را نیز صاحب *فتوح‌البلدان* می‌آورد «دستور داد تا ماهویه مرزبان را به محاسبه آورند و از او حساب اموال را بخواست» (بلاذری، ۱۳۶۷: ۴۴۴). دینوری هم بر این نظر می‌باشد (دینوری، ۱۳۹۰: ۱۷۵).
- ۱۱- صاحب *فارسنامه*، هرچند علت دشمنی را بد سخنی یزدگرد می‌داند اما دلیل دشنام و بد سخنی یزدگرد را نیز خیانت ماهویه در مال وی می‌داند (ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۱۱۲).
- ۱۲- بنگرید: (فردوسی، ۱۳۹۸: ۴/ ۱۰۹۳).



- ۱۳- بنگرید: (فردوسی، ۱۳۹۸: ۴/ ۱۰۹۹).
- ۱۴- طبری می‌گوید "خدا دشمن" نام گرفت (۱۳۸۳: ۵/ ۲۱۴۶).
- ۱۵- طبری به نقل از هذلی می‌گوید: «صبحگاهان مردم مرو به دنبال رد او [یزدگرد] بیامدند و نزدیک خانه دندان‌گر رد را گم کردند و او را بگرفتند و مقرر شد که شاه را کشته و اثاث او را آورد. پس دندان‌گر و کسان او را بکشتند» (۱۳۸۳: ۵/ ۲۱۴۵).
- ۱۶- شاعر به کنایه می‌گوید که سعد بن ابی‌وقاص از بیم جنگ به خانه پناه برد و زنده ماند و زنانش بیوه نشدند (بلاذری، ۱۳۶۷: ۳۷۲).
- ۱۷- در کتب تاریخی نبردهای رودرروی بسیاری را ذکر کرده‌اند از جمله این واقعه که علاوه بر طبری ابن مسکویه نیز آن را نقل کرده‌است (ابن مسکویه، ۱۳۸۹: ۳۱۹-۳۲۰).
- ۱۸- هر قدر که بگوییم یک نویسنده در بیان مسائل جانب احتیاط را رعایت می‌کند باز قطعاً به اندازه اندکی هم که شده گرایش به یک قطب را می‌توان در انتخاب دال‌های او مشاهده کرد مثلاً بلاذری در جاهای مختلف از نبرد ایرانیان و اعراب، از ایرانیان با لفظ «مشرک» و «مشرکان» نام می‌برد (همان، ۱۳۶۷: ۳۶۴). این خود بر آمده از گرایش داشتن ذهنیت نویسنده به سمت دین و مذهب است همان‌گونه که از نام کتابش *فتوح البلدان* بر می‌آید.
- ۱۹- بنگرید: (کلانتری، ۱۳۹۱: ۴۰).
- ۲۰- (بودن، ۱۳۸۸: ۸۸-۸۹).
- ۲۱- لاکلو و موف با فوکو هم‌نظر هستند فوکو می‌گوید که قدرت چیزی نیست که در تملک کسی باشد (ر.ک. مشایخی، ۱۳۹۵: ۹۹).
- ۲۲- بنگرید: (هوارث، ۱۳۹۷: ۱۷۹).
- ۲۳- فوکو معتقد است که قدرت فقط بر سوزده‌های آزاد اعمال می‌شود و منظور از سوژه آزاد «فاعل‌های فردی یا جمعی است که حوزه‌ای از امکان‌ها را مقابل خود دارند، حوزه‌ای که در آن چندین رفتار، چندین واکنش و شیوه‌های متفاوت رفتار جای داشته باشد» (مشایخی، ۱۳۹۵: ۱۰۱).
- ۲۴- بنگرید: (میلز، ۱۳۹۶: ۱۴۷).

## فهرست منابع

- ابن ندیم، محمد بن اسحاق. (۱۳۴۶). *الفهرست*، ترجمه م. رضا تجدد، چاپخانه بانک بازرگانی.
- ابن بلخی. (۱۳۸۵). *فارسنامه*، تصحیح گای لیسترانج، رینولد ال نیکلسون، تهران: اساطیر.
- ابن اثیر، عزالدین. (۱۳۸۵). *تاریخ کامل*، برگردان دکتر سید حسین روحانی، جلد ۴، تهران: انتشارات اساطیر.
- ابوزید، نصر حامد. (۱۳۹۴). *متن، قدرت، حقیقت*، ترجمه احسان موسوی خلخالی، تهران: انتشارات نیلوفر.
- اقبال آشتیانی، عباس. (۱۳۹۰). *شرح حال عبدالله بن المقفع*، به اهتمام عبدالکریم جربزه‌دار، تهران: اساطیر.
- اصفهانی، حمزه بن حسن. (۱۳۴۶). *تاریخ پیامبران و شاهان*، ترجمه جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- اشمیتس، توماس. (۱۳۸۹). *درآمدی بر نظریه ادبی جدید و ادبیات کلاسیک*، ترجمه دکتر حسین صبوری و صمد علیون، تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز.
- بلاذری، احمد بن یحیی. (۱۳۶۷). *فتوح البلدان*، ترجمه دکتر محمد توکل، نشر نقره.
- بوذن، ریمون. (۱۳۸۸). *ایدئولوژی در منشأ معتقدات*، مترجم ایرج علی‌آبادی، تهران: پردیس دانش، شرکت نشر و پژوهش شیرازه کتاب.
- بابک معین، مرتضی. (۱۳۹۲). *چیستی ترجمه در هرمنوتیک گادامر و ریکور*، تهران: سخن.
- ثعالبی، ابومنصور. (۱۳۸۵). *شاهنامه ثعالبی*، ترجمه محمود هدایت، تهران: اساطیر.
- ثعالبی، ابومنصور. (۱۳۶۸). *تاریخ ثعالبی (مغز اخبار ملوک الفرس و سیرهم)*، ترجمه محمد فضائی: نشر نقره.
- ثاقب‌فر، مرتضی. (۱۳۸۷). *شاهنامه فردوسی و فلسفه تاریخ ایران*، تهران: انتشارات معین - نشر قطره.
- خالقی‌مطلق، جلال. (۱۳۸۳). «نبرد رستم فرخزاد با سعدوقاص»، *نامه ایران باستان*، سال چهارم، شماره اول، صص ۳-۸.
- دینوری، ابوحنیفه. (۱۳۹۰). *اخبار الطوال*، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشرنی.

- زریاب، عباس. (۱۳۵۶). «فردوسی و طبری»، یغما، سال سی‌ام، شماره دوم، صص ۷۴-۶۵.
- زند، زاگرس. (۱۳۹۲). «سبک تاریخ‌نویسی شاهنامه فردوسی»، پژوهش‌نامه ادب حماسی، سال نهم، شماره پانزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۲، صص ۹۹-۷۷.
- زمردی، حمیرا و خاور قربانی. (۱۳۹۰). «سبک تاریخ‌نگاری فردوسی در شاهنامه»، فصل‌نامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)، سال چهارم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۰، صص ۲۶۵-۲۸۶.
- سلطانی، علی‌اصغر. (۱۳۹۶). *قدرت، گفتمان و زبان*، تهران: نشرنی.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۸۹). *حماسه سرایی در ایران*، تهران: امیرکبیر.
- صهباء، فروغ. (۱۳۹۱). *کاربرد ابهام در فرایند خوانش متن*، تهران: آگه.
- طبری، محمد بن جریر. (۱۳۸۳). *تاریخ الرسل و الملوک*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد ۵، تهران: انتشارات اساطیر.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۹۸). *شاهنامه*، پیرایش جلال خالقی مطلق، جلد ۴، تهران: سخن.
- فتوحی، محمود. (۱۳۹۲). *سبک‌شناسی*، تهران: سخن.
- کلانتری، عبدالحسین. (۱۳۹۱). *گفتمان از سه منظر زبان‌شناختی، فلسفی و جامعه‌شناختی*، تهران: جامعه‌شناسان.
- کالر، جانانان. (۱۳۹۶). *نظریه ادبی*، ترجمه فرزانه طاهری، تهران: نشرمرکز.
- گردیزی، ابوسعید. (۱۳۸۴). *زین الأخبار*، به اهتمام دکتر رحیم رضازاده ملک، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- مسکویه‌رازی، ابوعلی. (۱۳۸۹). *تجارب الأمم (آزمون‌های مردم)*، ترجمه دکتر ابوالقاسم امامی، جلد نخست، تهران: سروش.
- مقدسی، مطهر بن طاهر. (۱۳۹۰). *آفرینش و تاریخ*، ترجمه شفیع کدکنی، جلد ۲، تهران: آگه.
- میلز، سارا. (۱۳۹۶). *گفتمان*، ترجمه فتاح محمدی، زنجان: نشر هزاره سوم.
- مشایخی، عادل. (۱۳۹۵). *تبارشناسی خاکستری است*، تهران: ناهید.
- *مُجمل التواریخ و القصص*. (۱۳۸۳). تصحیح ملک‌الشعراى بهار، تهران: دنیای کتاب.
- نظامی عروضی، احمد بن عمر. (۱۳۸۸). *چهار مقاله*، به اهتمام محمد معین، انتشارات معین.
- هوارث، دیوید. (۱۳۹۷). *گفتمان*، ترجمه احمد صبوری، تهران: انتشارات آشیان.

- یورگنسن، ماریان و فیلیپس، لوئیز. (۱۳۹۶). *نظریه و روش در تحلیل گفتمان*، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی.

## References

- Abu Zayd, Nasr Hamed. (2015). *Text, Power, Truth*. Trans. Ehsan Musavi Khalkhali. Tehran: Nilufar.
- Balazari, Ahmad Ibn Yahya. (1988). *Fotoh- al Boldan*. trans. Mohammad Tavakol. Noghreh.
- Boudon, Raymond (2009). *The origin of values*. trans. Iraj Ali Abadi. Tehran: Pardie Danesh, sherkat naʃr & Pažuheš Današ.
- Babak Moein, Morteza. (2013). *The essence of translation according to Gadamer & Ricoeur's hermeneutics*. Tehran: Sokhan.
- Culler, Jonathan. (2017). *Literary Theory*. Trans. Farzaneh Taheri. Tehran: Markaz.
- Dinvari, Abu Hanifa. (2011). *Axbar al-tval*. trans. Mahmoud Mahdavi Damghani Tehran: Ney.
- Esfahani, Hamzeh Ibn Hassan. (1967). *History of Prophets and Kings*. Trans. Jaafar Shoar. Bonyad Farhang Iran.
- Ferdowsi, Abulqasem. (2019). *Shahnameh*. Ed. Jalal Khaleqi Motlaq. Vol. 4. Tehran: Sokhan.
- Fotoohi, M. (2011). *Stylistics*. Tehran: Sokhan.
- Gardizi, Abu Said. (2005). *Zainu'l- Akhbar*. By Rahim Rezazadeh Malek. Tehran: Anjomane Asar & Mafaxere Farhangi.
- Howarth, David. (2018). *Discourse*. Trans. Ahmad Sabouri. Tehran: Ashian.
- Ibn Nadim, Muhammad Ibn Isaac. (1967) *Al- Fehrest*. Trans. M .Reza Tajadod . Čapkhane Bank-e Bazargani.
- Ibn Balkhi. (2006). *Farsnameh*. Ed. Guy lestrange & Reynold Nicholson, Tehran: Asatir.
- Ibn Athir, Ezzedin. (2006). *The Complete History*. trans. Sayed Hossein Rouhani . Vol. 4. Tehran: Asatir.
- Iqbal Ashtiani, Abbas. (2011). *Biography of Abdullah Ibn Al-Muqafa'*. by Abdul Karim Jorbozehdar. Tehran: Asatir.
- Khaleqi Motlaq, Jalal. (2004). "The combat of Rostam Farrokhzad with Sa'd Waqas", *Namaya Iran-e Bastan*. Year 4<sup>th</sup>. No. 1. 3-8.
- Kalantari, 'A. (2012). *Discourse from the linguistic, philosophical, and sociological point of view* . Tehran: Jame'shenasan.
- Moskuyeh Razi, Abuali. (2010). *Tajarib Al-umam*. trans. Abolqasem Emami. Vol.1. Tehran: Soroush.
- Moqaddasi, Mutahar Ibn Tahir. (2011). *Creation and History*. trans. Shafi'i Kadkani. Vol. 2. Tehran: Agah.



- 
- Mills, S. (2017). *Discourse*. trans. Fattahe Mohammadi. Zanjan: Nasre Hezarey Sevom.
  - Mashayexi, 'Adel. (2016). *Genealogy is gray*. Tehran: Nahid.
  - *Mojmel al-tavarix & al-Qasas*. (2004). Ed. Malek al-Sho'arā-ye Bahār. Donyaye Ketab.
  - Jorgensen, Marianne & Phillips, Louise (2017). *Discourse Analysis as Theory and Method*. trans. Hadi Jalili. Tehran: Ney.
  - Nezami 'Arouzi, Ahmad Ibn Omar (2009). *Čhar maqal-e*. by Mohammed Moein. Moein.
  - Schmitz, Thomas A. (2010). *An Introduction to modern literary theory and ancient texts*. trans. Hossein Sabouri & Samad Allion. Tabriz : Tabriz University.
  - Soltani, Ali Asghar. (2017). *Power, Discourse, and Language* . Tehran: Ney.
  - Safa, Zabihullah. (2010). *Epic Composition in Iran*. Tehran: Amir Kabir.
  - Sahba, Forough. (2012). *The function of ambiguity in text reading process* Tehran: Aagah.
  - Saghebfar, Morteza. (2008). *Shahnamehye Ferdowsi & the philosophy of Persian History*. Tehran: Moein- Našr-e qatreh.
  - Tha'lebi, Abu Mansour. (2006). *Shahnamehye Tha'lebi*. trans. Mahmoud Hedayat. Tehran: Asatir.
  - Th'alebi, Abu Mansour. (1989). *Tarix-e Thalabi's (Qorar 'axbar Moluk-e alfors & seyarahom)*. trans. Mohammad Fazaeli: Noqre.
  - Tabari, Mohammad Ibn Jarir. (2004). *Tarix al-rosol & al-moluk*. trans. Abolqasem Payandeh. Vol. 5. Tehran: Asatir.
  - Zomorodi, Homeyra & Khaavar Qorbani. (2011). " Ferdowsi's Historiography Style in Shahnameh", *Specialized Quarterely Journal of Stylistics of Persian Prose and Verse (Bahar-e Adab)*. Year 4th. No. 2. 265-286.
  - Zand, Zagros. (2013). " Historiography Style in Shahnameh Ferdowsi", *Epic Literature Journal*. Year 9. No.15. 77-99.
  - Zaryab, Abbas. (1977). "Ferdowsi & Tabari", *Yaghma*. Year 30<sup>th</sup>. No. 2. 65-74.